



خلاصه کتاب : نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر

واژه اصلاح

اصلاح، یعنی سامان بخشیدن و نقطه مقابل فساد، به معنی ایجاد نابسامانی است.

اصلاح و فساد یکی از زوج های متضاد (۱۳۶) قرآن است .

مورد استعمال اصلاح در قرآن، گاهی رابطه بین دو فرد، (اصلاح ذات البین)، (۱۳۷)

گاهی محیط خانوادگی (۱۳۸) و گاهی محیط بزرگ اجتماعی است که اکنون مورد

بحث ماست .

قرآن کریم پیامبران را مصلحان می خواند، (۱۳۹) و برعکس ادعای اصلاح منافقین

را بشدت رد می کند. (۱۴۰) علاوه بر قرآن، در کلام معصومین علیهم السلام نیز لفظ

اصلاح مشاهده می شود؛ مثلاً علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)، خود را

از نظر فعالیت های اجتماعی به عنوان مصلح معرفی می کنند. (۱۴۱) بنابر آن چه ذکر

شد، اصلاح طلبی یک روحیه اسلامی است، زیرا اصلاح طلبی، هم به عنوان یک شأن پیامبری در قرآن مطرح است، هم از اوصاف معصومین علیهم السلام شمرده شده و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر می باشد که از ارکان تعالی اجتماعی اسلام است، لذا هر مسلمان آشنا به وظیفه، باید نسبت به اصلاح اجتماعی حساسیت داشته باشد.

گاهی ممکن است به علت حساسیت زیادی که نسبت به اصلاحات به وجود می آید، هر خدمتی با معیار اصلاح سنجیده شود، ولی لازم است بدانیم، هر چند اصلاح اجتماعی خدمت است، اما هر خدمتی لزوماً اصلاح اجتماعی نیست؛ مثلاً پزشک خدمت اجتماعی می کند، ولی اصلاح اجتماعی نمی کند، زیرا اصلاح اجتماعی یعنی دگرگون ساختن جامعه در جهت مطلوب.

جنبش های اصلاحی در تاریخ اسلام

گذشته از سیره ائمه معصومین علیهم السلام که سراسر تعلیم، ارشاد و جنبش های اصلاحی است در تاریخ اسلام هم جنبش های اصلاحی فراوان می توان یافت. دست کم هزار سال است که اندیشه ظهور یک مجدد و احیا کننده دین در اول هر قرن، در میان مسلمانان (ابتدا در اهل تسنن و بعد در شیعه) راه یافته و رواج و قبول این اندیشه در میان مسلمانان بیانگر این حقیقت است که مسلمانان دست کم در فاصله یک قرن، انتظار مصلح یا مصلحان را داشته اند و عملاً برخی نهضت ها را نهضت های اصلاحی تلقی می کرده اند، بنابراین اصلاح، مصلح، نهضت اصلاحی و

تجدد فکر دینی یک آهنگ آشنا به گوش مسلمانان است .

در میان جنبش های اصلاحی، برخی واقعا مصلح بوده اند که قیام های علوین در دوره اموی و عباسی از این گونه است، اما برخی، اصلاح را بهانه قرار داده و افساد کرده اند، مثل جنبش بابک خرم دین که برای جهان اسلام نتیجه معکوس داد و از تنفر مردم نسبت به دستگاه خلفای عباسی کاست و عامل اصلی دوام نسبی حکومت عباسیان بود. برخی از جنبش ها نیز در آغاز، جنبه اصلاحی داشته، ولی سرانجام از مسیر اصلاحی منحرف شده اند که قیام شعبیه (اهل التسویه) از این نوع است، زیرا در ابتدا علیه تبعیض اموی بود، اما بعد در همان مسیر انحرافی افتاد که علیه آن به پا خاسته بود؛ یعنی مسیر افکار و احساسات نژاد پرستانه .

جنبش های اصلاحی اسلامی، برخی فکری، برخی اجتماعی و برخی، هم فکری و هم اجتماعی بوده اند. نهضت امام محمد غزالی یک نهضت فکری محض بود، زیرا فکر می کرد علوم و اندیشه های اسلامی آسیب دیده است، بنابراین در صدد احیای علوم دین بر آمد. نهضت های علوین و سربداران، جزء نهضت های اجتماعی بودند، اما نهضت اخوان الصفا هم فکری و هم اجتماعی بود. در میان نهضت های مختلف برخی مثل نهضت های فوق پیشرو بوده اند و برخی ارتجاعی (به معنای بازگشت به معارف و ارزش های گذشته)، مثل نهضت های اشعری، اخباریگری و وهابگری .

از حدود نیمه دوم قرن سیزدهم اسلامی و نوزدهم مسیحی به بعد، یک جنبش اصلاح در جهان اسلام آغاز شده است که شامل ایران، مصر، سوریه، لبنان، شمال آفریقا، ترکیه، افغانستان و هندوستان می شود. در این کشورها داعیه داران اصلاح

پیدا شده و اندیشه های اصلاحی عرضه کرده اند. این جنبش ها به دنبال یک رکود چند قرنی صورت گرفت و تا حدی عکس العمل هجوم استعمار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب بود و نوعی بیدارسازی و تجدید حیات در جهان اسلام به شمار می رود (۱۴۲).

سید جمال الدین

بدون تردید، سلسله جنبان نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، سید جمال الدین اسد آبادی است. نهضت او، هم فکری و هم اجتماعی است. او به کشورهای مختلفی سفر کرد و با گروه های مختلف، حتی با ارتش برخی کشورهای اسلامی در ارتباط بود. توقف نسبتاً طولانی اش در کشورهای غربی او را به آن چه در جهان پیشرفته می گذشت و به ماهیت تمدن اروپا و نیت سردمداران آن، آشنا ساخت. او در نتیجه تحرک و پویایی، هم زمان و هم جهان خود را شناخت و هم با دردهای کشورهای اسلامی دقیقاً آشنا شد.

سید جمال، مهم ترین درد جامعه اسلامی را، استبداد داخلی و استعمار خارجی تشخیص داد و برای مبارزه با این دو عامل فلج کننده، آگاهی سیاسی و شرکت فعالانه مسلمانان را در سیاست، واجب و لازم شمرد و برای تحصیل مجدد و عظمت از دست رفته مسلمانان، بازگشت به اسلام نخستین و در حقیقت حلول مجدد روح

اسلام واقعی را در کالبد نیمه مرده مسلمانان، فوری و حیاتی می دانست و بدعت زدایی و خرافه شویی را شرط آن بازگشت می شمرد. سید جمال اتحاد جهان اسلام را تبلیغ می کرد و پرده از نفاق افکنی های مذهبی و غیر مذهبی استعمار گران بر می داشت. از خصوصیات برجسته سید جمال این است که در اثر آشنایی نزدیک با جامعه شیعه و سنی، تفاوت و دوگانگی وضع روحانیت شیعه و سنی را بخوبی درک کرده بود. او می دانست که روحانیت سنی یک نهاد مستقل ملی نیست و در برابر قدرت های استبدادی و استعماری، قدرتی به شمار نمی رود و بلکه وابسته به قدرت حاکم است، لذا در جامعه تسنن نه به سراغ علما، بلکه مستقیماً به سراغ مردم می رفت، ولی از نظر او روحانیت شیعه یک نهاد مستقل و یک قدرت ملی است که همواره در کنار مردم و در برابر حکمرانان بوده است؛ از این رو سید جمال در جامعه شیعه، اول به سراغ علما رفت و به آگاه سازی پرداخت. روش سید جمال در قبال روحانیت شیعه، هم در جنبش تنباکو که منحصرأ به وسیله علما صورت گرفت و مشتی آهنین بر دهان استبداد داخلی و استعمار خارجی بود تأثیر فراوان داشت و هم در نهضت مشروطیت که به رهبری و تأیید علما صورت گرفت.

امتیاز دیگر سید جمال این است که گرچه مردی تجددگرا بود و مسلمانان را به علوم و فنون جدید و اقتباس تمدن غربی فرا می خواند و با بی سواد، بی خبری و عجز فنی و صنعتی مسلمانان مبارزه می کرد، اما با این مسأله که اصول تفکر مسلمانان، یعنی جهان بینی آن ها غربی گردد، مخالف بود. سید جمال همان گونه که با استعمار سیاسی غرب پیکار می کرد، با استعمار فرهنگی نیز در ستیزه بود. با

متجددانی که می خواستند جهان و احیانا قرآن و مفاهیم اسلامی را از دیدگاه غربی تفسیر کنند، مبارزه می کرد، از جمله این افراد احمد خان هندی - رهبر مسلمانان هند - است که سعی داشت مسائل ماوراء الطبیعی را به بهانه علم، توجیه طبیعی و غیب و معقول را تعبیر محسوس نماید و معجزات را رنگ عادی و طبیعی دهد و خلاصه این که مفاهیم آسمانی قرآن را زمینی کند که سید جمال در سفر به هند در برابر او سخت ایستادگی کرد. (۱۴۳)

دردهایی که سید جمال در جامعه اسلامی تشخیص داد عبارت بود از:

۱. استبداد حکام.

۲. جهالت و بی خبری توده مسلمان و عقب ماندن آنها از کاروان علم و تمدن.

۳. نفوذ عقاید خرافی در اندیشه مسلمانان و دور افتادن آنها از اسلام نخستین.

۴. تفرقه میان مسلمانان، در زمینه های مذهبی و غیر مذهبی.

۵. نفوذ استعمار غربی.

سید برای چاره این دردها و بدبختی‌ها از همه وسایل ممکن، از جمله مسافرت‌ها، تماس‌ها، سخنرانی‌ها، نشر کتاب و مجله، تشکیل حزب و جمعیت، حتی ورود و خدمت در ارتش بهره جست.

سید جمال چاره دردهای فوق را، در امور ذیل می دانست:

۱. مبارزه با خود کامگی مستبدان، که این مبارزه را باید مردم انجام دهند. مردم باید ایمان پیدا کنند که مبارزه سیاسی یک وظیفه شرعی است و دین و سیاست از هم جدایی ناپذیرند.

۲. مجهز شدن به علوم و فنون جدید.

۳. بازگشت به اسلام نخستین و دور ریختن خرافات و پیرایه‌هایی که در طول تاریخ به اسلام بسته شده است. از نظر سید، بازگشت مسلمانان به اسلام نخستین، به معنی بازگشت به قرآن و سنت معتبر و سیره سلف صالح است. او در بازگشت به اسلام تنها بازگشت به قرآن را مطرح نکرد، زیرا می دانست که خود قرآن رجوع به سنت را لازم شمرده است؛ بعلاوه به خطارت اندیشه حسبنا کتاب الله (۱۴۴) کاملاً پی برده بود.

۴. ایمان و اعتقاد به مکتب. سید در نشریات و خطابه های خود کوشش داشت مسلمانان را مطمئن سازد که اسلام قادر است به عنوان یک مکتب، آن ها را از استبداد داخلی و استعمار خارجی نجات دهد؛ از این رو در نوشته های خود به ذکر مزایای اسلام، از قبیل اعتبار دادن به عقل و برهان، مبتنی بودن تعالی اسلام بر شرافت فرد انسانی، و این که اسلام دین علم و عمل و جهاد و اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر است، می پرداخت.

۵. مبارزه با استعمار خارجی. سید با استعمار خارجی اعم از استعمار سیاسی که در مسائل کشورهای اسلامی دخالت می کرد، استعمار اقتصادی که منجر به غارت منابع ملی و اقتصادی جهان اسلام می شد و استعمار فرهنگی که منجر به نوعی فرهنگ زدایی - از نظر فرهنگ اسلامی - می شد و فرهنگ غربی را یگانه فرهنگ انسانی و سعادت بخش معرفی می کرد، به مبارزه پرداخت. او طرح همبستگی دین و سیاست را برای دو جبهه استبداد داخلی و استعمار خارجی لازم می دانست. کوشش هایی که بعدها از طرف دست نشانده های استعمار در جهت جدایی دین و سیاست به عمل آمد و به نام علمانیت معروف شد، برای مقابله با همین طرح بود. مسلمانان روشنفکر متدین نیز از آن جهت که در جهان تسنن، سلاطین به عنوان اولوالامر بوده و اطاعت از آن ها شرعا واجب شمرده می شد، طرفدار جدایی دین از سیاست بودند و از نظر آن ها همبستگی دین و سیاست به شکل وابستگی دین به سیاست در آمده بود. منظور سید جمال از این همبستگی، این بود که توده مسلمانان دخالت در

سرنوشت سیاسی خود را یک وظیفه مهم دینی بشمارد و آن را به معنی وابستگی سیاست به دین می دانست، نه دین به سیاست.

۶. اتحاد اسلام. منظور از اتحاد اسلام، اتحاد مذهبی - در تمامی اعتقادات - که امری غیر عملی است، نبود، بلکه اتحاد سیاسی بود؛ یعنی تشکیل صف واحد، در مقابل دشمن غارتگر. استعمار غرب چون اعتقاد دینی مسلمانان را استوارترین پیوند میان آنان می بیند، می کوشد تا با نام مخالفت با تعصب، این پیوند را سست کند.

رواج اندیشه قومیت پرستی و ملیت پرستی به صورت های مختلف در کشورهای اسلامی و نیز تشدید نزاع های مذهبی شیعه و سنی و قطعه قطعه کردن سرزمین اسلامی، همه برای مبارزه با اندیشه اتحاد اسلام بود که از طرف استعمار طراحی می شد.

۷. دمیدن روح مبارزه و جهاد به کالبد نیمه جان جامعه اسلامی. به نظر سید جمال، مسلمانان در برابر حکومتی که مصمم به نابودی اسلام است، راهی جز توسل به زور ندارند و فراموشی اصل جهاد، عامل بزرگ انحطاط مسلمین می باشد.

۸. مبارزه با خود باتگی در برابر غرب. سید جمال برخلاف احمد خان هندی نه مجذوب تمدن غرب بود و نه مرعوب آن، بلکه همواره به مسلمانان هشدار می داد که ترس و نومیدی به خود راه ندهند و در برابر استعمار غربی ایستادگی نمایند. وی

با چاپ مجله عروه الوثقی سعی کرد نشان دهد که اگر مسلمانان به راستی متحد و بسیج شوند، می توانند انگلستان را از توسعه طلبی و زور گویی باز دارند.

آرمان سید:

آرمان اصلاحی سید و جامعه ایده آل او در جامعه ای اسلامی خلاصه می شود که وحدت بر سراسر آن حاکم باشد؛ اختلافات نژادی، زبانی، منطقه ای و فرقه ای بر اخوت اسلامی آن ها فائق نگردد و به وحدت معنوی و فرهنگی و ایدئولوژیکی آن ها آسیب نرساند؛ مردم مسلمان، مردمی باشند آگاه و عالم به زمان و آشنا به فنون و صنعت عصر، و آزاد از هر گونه قید استبداد و استعمار که بتوانند تمدن غربی را با روح اسلامی - نه با روح غربی - اقتباس کنند؛ اسلام حاکم همان اسلام نخستین - بدون پیرایه هایی که بعدها در طول تاریخ به آن بسته شد - باشد و روح مجاهدت به مسلمانان باز گردد.

سید، در مورد نظام ارباب و رعیتی حاکم بر جامعه اسلامی آن روز و نیز در مورد نظام خانوادگی و نظام آموزشی علوم اسلامی، آرمانی ابراز نکرده است.

امتیازات سید:

سید جمال از نظر طبیعی، اولاً از هوش و استعداد خارق العاده ای برخوردار بوده و ثانیاً نفوذ کلام و قدرت القا و تلقین فوق العاده ای داشته است.

از نظر اکتسابی، اولین امتیاز سید این است که فرهنگش، فرهنگ اسلامی است و از محضر علما و عرفای بزرگی استفاده کرده است. آشنایی او با فرهنگ اسلامی، سبب شد پس از آشنایی با فرهنگ جدید اروپایی، خودباخته نشود.

دومین امتیاز سید، آشنایی او با جهان و زمان خود بود. او زبان های انگلیسی، فرانسه و حتی روسی را می دانست؛ به آسیا، اروپا و قسمتی از آفریقا سفر کرده و با شخصیت های مهم علمی و سیاسی جهان برخورد کرده بود.

سومین امتیاز سید، شناخت نزدیک و دقیق او از جهان اسلام بود. به بیشتر کشورهای اسلامی سفر کرده و به ماهیت حرکت ها، نهضت ها و شخصیت آن کشورها پی برده بود.

چهارمین امتیاز او، اطلاعات وسیعش درباره اوضاع سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی کشورهای اسلامی بود. (۱۴۵)

شیخ محمد عبده

شیخ محمد عبده، شاگرد سید جمال الدین، پس از او دومین شخصیت مصلح در جهان تسنن، مخصوصا در جهان عرب است. عبده همان دردهایی را که سید جمال تشخیص داده بود، احساس می کرد و عامل تمایز او از سید جمال، مسأله اسلام و

مقتضیات زمان بود. عبه در جستجوی راه حلی بود که از طرفی، در اثر جمود فکری برخی علمای دینی، اسلام، مانع پیشرفت و تکامل جامعه مصری تلقی نشود و نیروهایی را از خود مسلمانان علیه اسلام بر نیانگیزد، و از طرف دیگر، به نام انطباق اسلام با علم، افراط کاری صورت نگیرد و اصول اسلامی با سلیقه های باب روز تطبیق داده نشود و عملاً اسلام از صحنه خارج نگردد.

عبه برای جلوگیری از افراط و تفریط، مسائلی را مطرح کرد از قبیل فقه مقارن از مذاهب چهار گانه، دخالت دادن مبانی فلسفی حقوق در اجتهاد، ایجاد نظام حقوقی جدید در فقه که پاسخگوی مسائل روز باشد، تمایز قایل شدن میان عبادات و معاملات و... وی مانند سید جمال در پی آن بود تا ثابت کند اسلام توانایی دارد که به صورت یک مکتب، راهنما و تکیه گاه اندیشه جامعه اسلامی قرار گیرد و آن ها را به عزت دنیوی و سعادت اخروی برساند. از این رو سعی داشت فلسفه اجتماعی مقررات اسلامی و استحکام اصول اخلاقی اسلام را روشن نماید. عبه با تعصب های فرقه ای میانه خوشی نداشت و در پی وحدت دنیای اسلام بود.

وی با سید جمال در دو جهت اختلاف نظر داشت: یکی این که سید، انقلابی فکر می کرد و عبه طرفدار اصلاح تدریجی بود. دیگر این که سید مبارزه با استبداد و استعمار را در رأس برنامه های خود قرار داده بود، ولی عبه، معتقد بود که آموزش و تربیت دینی جامعه بر آموزش و پرورش سیاسی آن ها و بر هر حرکت سیاسی، تقدم دارد.

سید جمال بیشتر مرد پیکار و عبده مرد اندیشه و میانه روی بود؛ سید جمال، آزادی مسلمانان را تنها راه تحرک فکری آنان می دانست و عبده بیشتر پروای تربیت اخلاقی و دینی مسلمانان را داشت. سید جمال دامنه کوشش های خود را در سراسر جهان گسترده و عبده بیشتر در اصلاح احوال مصریان کوشید.

با وجود این، عبده و سید جمال هر دو در ضرورت بازگشت مستقیم به منابع اصلی فکر دینی و توجیه عقلی احکام شریعت و هماهنگی آن ها با مسائل عصر و پرهیز از فرقه بازی و پافشاری بر سر احیای اجتهاد و کوشش برای شناخت روح و جوهر دین اسلام در ورای قواعد خشک و بینش قشری علمای چاکر حکومت، همدستان بودند. (۱۴۶)

کواکبی

سومین قهرمان اصلاح، در جهان سنی عرب، شیخ عبدالرحمن کواکبی است که از پیروان عبده می باشد. کواکبی یک متفکر اسلامی ضد استبداد بود و با استبداد ترکان عثمانی که بر سوریه حکومت می کردند، سخت مبارزه می کرد. او مانند سید جمال، آگاهی سیاسی را برای مسلمانان واجب می شمرد و معتقد بود که رژیم سیاسی مشروطه، به تنهایی قادر به جلوگیری از استبداد نیست و فقط شعور و آگاهی سیاسی، دینی و اجتماعی مردم و نظارت آن ها بر کار حاکم است که می تواند جلوی استبداد را بگیرد.

او معتقد بود که شعور سیاسی مردم را با استمداد از شعور دینی آن‌ها باید بیدار کرد. کواکبی معتقد به همبستگی دین و سیاست بود و بخصوص اسلام را یک دین سیاسی می‌دانست و تکیه فراوانی بر اصل توحید از جنبه عملی و سیاسی می‌کرد. او توحید اسلامی را فقط توحید فکری و اعتقادی ندانسته، آن را تا مرحله عمل و عینیت خارجی - یعنی ایجاد نظام توحیدی - توسعه می‌داد.

وی برخی علمای پیشین اهل تسنن را مورد انتقاد قرار می‌دهد که آن‌ها به بهانه نظم و امنیت، مانع رشد آزادی شده‌اند. کواکبی در رابطه نظم و آزادی، برای آزادی، حق تقدم قایل است و در رابطه دین و آزادی، دین را عامل با ارزش تحصیل آزادی واقعی و بیدارگر احساس سیاسی می‌شمارد.

او در رابطه علم و آزادی، معتقد است همه علوم، الهام بخش آزادی نیستند و از نظر آگاهی اجتماعی دادن، در یک درجه نمی‌باشند؛ به همین دلیل، حاکم مستبد از برخی علوم، مثل علم لغت، نمی‌ترسد، اما از برخی علوم، مثل حکمت نظری، فلسفه عملی، حقوق امم، سیاست مدنی، تاریخ مفصل و مانند این‌ها بشدت وحشت دارد، زیرا این علوم به مردم، آگاهی و شعور سیاسی و اجتماعی می‌دهند.

افول اندیشه اصلاح در جهان عرب

بعد از سید جمال، عبده و کواکبی نهضت اصلاح طلبی اسلامی در کشورهای اسلامی از جاذبه افتاد و نهضت‌های قومی و عربی، از قبیل حزب بعث و ناصریسم و

یا نهضت های سوسیالیستی و مارکسیستی، جاذبه بیشتری در میان جوانان عرب پیدا کرد. عامل عمده این افول، گرایش شدید مدعیان اصلاح بعد از سید جمال و عبده به سوی وهابیت و گرفتار شدن آن ها در دایره تنگ اندیشه های محدود این مسلک بود، مثل سید محمد رشید رضا که تحت تاثیر اندیشه های ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب بود و بیش از آن که مبلغ اصلاح باشد، مبلغ وهابیت بود.

هر چند اولین شرط اصلاح طلبی، فارغ بودن از تعصبات افراطی نسبت به فرقه ای خاص، علیه فرقه ای دیگر است، بعضی از این مدعیان، نهضت اصلاح را به نوعی سلفی گری تبدیل کردند و بازگشت به اسلام نخستین را، بازگشت به حنبلی گری که قشری ترین مذاهب اسلامی است، تفسیر کردند؛ در نتیجه، روح انقلابی مبارزه با استعمار و استبداد، تبدیل به مبارزه با عقاید مخالف با معتقدات حنبلیان شد. (۱۴۷)

اقبال

در خارج از جهان عرب، برخی مصلحان ظهور کردند که اقبال لاهوری یکی از آنان بود. او را قطعاً یک قهرمان اصلاح در جهان اسلام باید به شمار آورد که مزایایی دارد و نواقصی. اولین مزیت اقبال، آشنایی عمیق او با فرهنگ و اندیشه های فلسفی و اجتماعی غرب است؛ به طوری که در غرب به عنوان یک متفکر و فیلسوف به شمار می آید.

مزیت دوم او این است که در عین آشنایی با فرهنگ غرب، معتقد است که غرب، فاقد یک ایدئولوژی جامع انسانی است و برعکس، مسلمانان از این ایدئولوژی برخوردارند؛ در نتیجه، در عین دعوت به فراگیری علوم و فنون غربی، مسلمانان را از هر گونه غربگرایی برحذر می داشت. سومین مزیت اقبال، دغدغه یافتن راه حلی برای مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زمان خود است، بدون این که اصول یا احکام اسلام زیر پا گذاشته شود. از این رو در مورد مسائلی، مثل اجتهاد، اجماع و... زیاد می اندیشیده است. او، اجتهاد را موتور حرکت اسلام می شمارد.

مزیت چهارم اقبال، این است که برخلاف سایر پرورش یافتگان غرب، معنویت گراست و دارای بعد روحی عرفانی و اشراقی نیرومندی است. او برای عبادت، سیر و سلوک معنوی و درون گرایی، ارزش فراوان قایل است و احیا تفکر دینی را بدون احیا معنویت اسلامی بی فایده می شمارد.

پنجمین مزیت او این است که تنها مرد اندیشه نبود و مرد عمل و مبارزه هم بود و عملاً با استعمار، درگیری داشته است. او از پایه گذاران کشور اسلامی پاکستان است.

ششمین مزیت اقبال قدرت شاعری اوست که در خدمت اهداف اسلامی او قرار گرفته است. شعر برای اقبال به عنوان وسیله بیداری و آگاهی ملت مسلمان بوده است، نه به عنوان هدف. اقبال، اندیشه ای به نام فلسفه خودی دارد. او معتقد است

همان طور که فرد، دچار تزلزل شخصیت و یا از خود بیگانگی می شود، جامعه نیز چنین است. جامعه ای که دچار بیماری تزلزل شخصیت و از دست دادن هویت می گردد، ایمان به خود را از دست می دهد و یکسره سقوط می کند. هویت جامعه اسلامی و خویشن و خود اصیل جامعه و رکن شخصیت این روح جمعی، اسلام و فرهنگ اسلامی است. نخستین کار لازمی که یک مصلح باید انجام دهد، باز گرداندن ایمان و اعتقاد این جامعه به خود واقعی او، یعنی فرهنگ و معنویت اسلامی است و این است فلسفه خودی.

نقص کار اقبال، عمدتا در دو چیز است: یکی این که با فرهنگ اسلامی، از جمله فلسفه اسلامی، عرفان اسلامی و دیگر علوم اسلامی آشنایی عمیقی ندارد. نقص دیگر این که از نزدیک شاهد جریان ها و حرکت های اسلامی نبوده و از این رو در ارزیابی های خود دچار اشتباهات فاحش شده است. او نهضت و هابگیری را در حجاز، جنبش بهائیت را در ایران و قیام آتاتورک را در ترکیه، اصلاحی و اسلامی پنداشته و در اشعارش برخی دیکتاتورهای کشورهای اسلامی را ستوده است.

حرکت های اصلاحی شیعه

در جهان شیعه به نسبت جهان تسنن، طرح اصلاحی کمتر داده شده، اما نهضت های اصلاحی، خصوصا نهضت های ضد استبدادی و ضد استعماری، بیشتر و عمیق تر صورت گرفته است. در تاریخ جهان تسنن، جنبشی مانند جنبش ضد استعماری تنباکو یا انقلابی مانند انقلاب عراق، یا قیامی مانند مشروطیت ایران که رژیم سلطنتی

استبدادی ایران را مبدل به رژیم مشروطه کرد و یا نهضتی اسلامی، مثل نهضت اسلامی ایران را مشاهده نمی‌کنیم.

علت این است که نظام روحانیت سنی به گونه ای است که او را حاکم و بیش به صورت بازیچه ای در دست حکام، که خود، آن‌ها را اولی الامر معرفی می‌کند، در آورده است. روحانیت سنی، یک روحانیت وابسته است. روحانیت وابسته قادر نیست علیه آن قدرتی که وابسته به آن است، قد علم کند و توده مردم را دنبال خود بکشد، اما روحانیت شیعه، در ذات خود یک نهاد مستقل است؛ از نظر روحی به خدا متکی بوده و از نظر اجتماعی به قدرت مردم وابسته است؛ در نتیجه، در طول تاریخ به صورت یک قدرت رقیب در مقابل زورمندان تاریخ ظاهر شده است.

از این رو می‌بینیم که از نظر اندیشه و طرح اصلاحی، در جهان شیعه شخصیت‌هایی چون مرحوم آیه الله بروجردی، علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، علامه سید محسن عاملی، علامه سید شرف الدین عاملی و بالخصوص علامه نائینی ظهور کرده اند که در بعضی زمینه‌ها اندیشه‌های اصلاحی داشته اند. (۱۴۸)

نهضت اسلامی ایران

در هی یک از کشورهای اسلامی، نهضتی به عمق و وسعت نهضت اسلامی ایران وجود ندارد. با این که مردم ایران در متن جریان نهضت قرار دارند، از تحلیل ماهیت نهضت بی‌نیاز نمی‌باشند. تحلیل و بررسی یک نهضت برای مردمی که در متن

جریان آن قرار دارند، بیشتر لازم است تا وقتی آن نهضت به پایان می رسد و یا نسبت به مردمی که در خارج یا حاشیه آن قرار دارند.

برای تحلیل و بررسی یک نهضت، مسائل زیر باید مورد بررسی قرار گیرد:

ماهیت نهضت، هدف نهضت، رهبری نهضت و آفات نهضت که اکنون به توضیح مختصری درباره هر یک می پردازیم.

ماهیت نهضت

وقایع و حوادث تاریخی و اجتماعی، همانند پدیده های طبیعی، احیاناً از نظر ماهیت با یکدیگر اختلاف دارند. همه نهضت های تاریخی را، نمی توان از نظر ماهیت، یکسان دانست. تشخیص ماهیت یک نهضت از راه های مختلف، مانند شعارها، هدف های نهضت، علل و ریشه های فراهم کننده زمینه نهضت و شناخت افراد و گروه هایی که بار نهضت را به دوش می کشند، ممکن است.

نهضت اسلامی ایران، به صنف و طبقه خاصی از مردم اختصاص ندارد، بلکه در این نهضت همه اقشار به طور یکسان شرکت دارند.

این نهضت یکی از صدها واقعت عینی تاریخی است که بی پایگی نظریه مفسران مادی تاریخ و طرفداران ماتریالیسم تاریخی را - که اقتصاد را زیر بنای جامعه معرفی

می‌کند و هر جنبش اجتماعی را انعکاسی از تضادهای طبقاتی می‌داند - بر ملا می‌کند.

این نهضت، نهضتی است از نوع نهضت پیامبران؛ یعنی برخاسته از خود آگاهی الهی یا خدا آگاهی که این خود آگاهی ریشه‌ش در اعماق فطرت بشر است. در این جا تذکری پیامبرانه، فطرت خدا جو و خداپرست بشر را بیدار کرده و او را طرفدار حق و حقیقت - از آن جهت که حق است نه از آن جهت که پیوندی با منافعش دارد - می‌کند و در نتیجه عدالت، برابری، راستی و درستی به صورت هدف در می‌آیند و این هاست که وجدان افراد جامعه اسلامی را تشکیل می‌دهد.

وجدان اسلامی بیدار شده در جامعه ما، مردم را در جستجوی ارزش‌های اسلامی برانگیخته و این وجدان مشترک و روح جمعی جوشان جامعه است که طبقات مختلف را در یک حرکت هماهنگ به راه انداخته است.

ریشه نهضت

ریشه این نهضت را باید در جریان‌های نیم قرن اخیر کشور از نظر تصادم آن جریان‌ها با روح اسلامی این جامعه جستجو کرد. آن چه در این نیم قرن در جامعه اسلامی

ایران رخ داد، عبارت است از:

استبدادی خشن و وحشی و سلب هر نوع آزادی.

نفوذ استعمار نور؛ یعنی شکل نامرئی و خطرناک استعمار از جنبه های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی.

دور نگه داشتن دین از سیاست و حتی بیرون کردن دین از میدان سیاست. کوشش برای بازگرداندن ایران به جاهلیت قبل از اسلام، احیاء شعارهای مجوسی و میراندن شعارهای اصیل اسلامی.

تحریف و تغییر میراث گرانقدر فرهنگ اسلامی.

تبلیغ و اشاعه مارکسیسم دولتی؛ یعنی جنبه های الحادی مارکسیسم منهای جنبه های سیاسی و اجتماعی آن.

کشتارهای بی رحمانه و ارزش قایل نشدن برای خون مسلمانان ایرانی و نیز زندان ها و شکنجه ها برای متهمان سیاسی.

تبعیض و ازدیاد روز افزون شکاف طبقاتی، علی رغم اصلاحات ظاهری.

تسلط عناصر غیر مسلمان بر مسلمانان در دولت و سایر دستگاه ها.

نقض آشکار قوانین و مقررات اسلامی، در همه زمینه های فرهنگی و اجتماعی.

مبارزه با ادبیات فارسی که حافظ و نگهبان روح اسلامی ایران است، به نام مبارزه با واژه های بیگانه.

بریدن پیوند از کشورهای اسلامی و پیوند با کشورهای غیر اسلامی و احیانا ضد اسلامی، مثل اسرائیل.

از طرف دیگر، جریان هایی در جهان رخ داد که چهره دروغین تبلیغات سیاسی دنیای لیبرال غربی و سوسیالیست شرقی را آشکار ساخت و امیدی که طبقات روشنفکر به این دو قطب بسته بودند را تبدیل به یأس نمود. البته در این مدت محققان، گویندگان و نویسندگان اسلامی نیز توفیق یافتند که تا حدودی چهره زیبا و جذاب اسلام واقعی را به نسل معاصر نشان دهند.

روحانیت ایران در چنین شرایطی به پاخاست و نسل به ستوه آمده از ناهنجاری های پنجاه ساله، و سر خورده از غرب ما بی و شرق گرایی و آشنا به تعالیم نجاتبخش اسلام، ندای روحانیت را لیک گفت (۱۴۹)

هدف نهضت

یک نهضت اسلامی نمی تواند از نظر هدف محدود باشد، زیرا اسلام در ذات خود یک کل تجزیه ناپذیر است؛ البته این به معنی این نیست که نهضت از نظر تاکتیک،

برخی هدف‌ها را بر برخی مقدم نمی‌دارد و مراحل وصول به هدف را در نظر نمی‌گیرد.

حضرت علی (علیه السلام) هدف‌های کلی یک نهضت اسلامی را در چهار جمله بیان می‌کند: ۱۵۰)

۱. بازگرداندن نشانه‌های محو شده راه خدا، که همان اصول واقعی اسلام است.

۲. اصلاح اساسی و آشکار در شهرها و مجامع و تحولی بنیادین در اوضاع زندگی مردم.

۳. اصلاح در روابط اجتماعی انسان‌ها.

۴. به پاداشتن قانون‌های نقض شده اسلام و حاکم نمودن آن‌ها بر زندگی اجتماعی مردم. هر مصلحتی که موفق شود این چهار اصل را عملی سازد، به حداکثر موفقیت نایل آمده است.

رهبری نهضت

هر نهضتی نیازمند به رهبر و رهبری است. رهبر یک نهضت اسلامی علاوه بر داشتن شرایط عمومی رهبری، باید اسلام‌شناس باشد و با اهداف و فلسفه اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و معنوی اسلام کاملاً آشنا باشد و جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلام را

خوب درک نماید .

بدیهی است فردی می تواند عهده دار چنین رهبری بشود که در متن فرهنگ اسلامی پرورش یافته و با قرآن، سنت، فقه و معارف اسلامی آشنایی کامل داشته باشد؛ از سوی دیگر برای این که نهضت ما در دام جریان های التقاطی نیفتد، باید پشتوانه ای از فرهنگ غنی اسلامی داشته باشد؛ از این رو تنها روحانیت آگاه به زمان است که می تواند رهبری نهضت اسلامی را عهده دار گردد .

در انتقاد به رهبری به اصطلاح سنتی مطالبی مطرح می شود مانند این که: از رهبری سنتی که پاسدار بنیادهای فرهنگی است، کاری ساخته نیست. اصل اشکال به این مسأله بر می گردد که چگونه جنبش ها تغییر ماهیت می دهند و تبدیل به یک امر ایستا می گردند. عده ای عقیده دارند این امر به خاطر تبدیل حرکت به بنیاد است؛ یعنی اندیشه و عمل قالب مشخصی پیدا می کند و لذا پویایی خود را از دست می دهد و از این رو کار اول رهبران باید قالب شکنی باشد، اما این کار با پاسداری از بنیادها که کار رهبران سنتی است، در تضاد است. در نقد اشکال فوق چند نکته قابل توجه است. اولاً: لازمه حرکت، این نیست که هیچ ثباتی در کار نباشد، زیرا در این صورت هرج و مرج خواهیم داشت، نه تکامل. انسان در صراط مستقیم حالت پویایی و تکاملی دارد، اما خود صراط مستقیم ثابت است. حال اگر رهبری سنتی، پاسدار صراط مستقیم و مراتب پویندگان آن باشد، آیا عامل تبدیل حرکت به بنیاد است؟ البته خیر، لذا نباید لفظ ثابت را با ساکن اشتباه گرفت. در فرهنگ اسلامی تغییر بدون

ثبات، ناممکن است. در حرکت، منزل را پشت سر می گذاریم، نه مدار و مسیر

حرکت را؛ بنابراین مدار و مسیر، مشخص و ثابت است .

ثالثا: اگر برای اسلام، وجود تاریخی قایل باشیم، دیگر چه جای دفاع از اسلام هزار و چهار صد سال قبل است؟ باید بدانید آن اسلام نیست که در حال حرکت و پویایی

است. این جامعه اسلامی است که در مدار اسلام در حرکت است .

ثالثا: البته می پذیریم که گاهی یک جریان موج خیز و حرکت زای اجتماعی روح خود را از دست می دهد و از آن جز یک سلسله آداب و تشریفات باقی نمی ماند و یک حرکت تبدیل به بنیاد می شود، مانند عزاداری سنتی امام حسین (علیه السلام) که فلسفه واقعی خود را که تهییج احساسات علیه یزیدهاست از دست داده و به صورت عادت در آمده است .

رابعا: کدام رهبری توانسته مانند همین رهبری سنتی موج بیافریند و حرکت خلق کند؟ آیا روشنفکران متجدد ضد سنت که درباره ضرورت انتقال رهبری نهضت اسلامی از روحانیت به طبقه به اصطلاح روشنفکر اظهار عقیده کرده اند، می توانند چنین حرکتی را خلق کنند؟ این روشنفکران، به اسلام به چشم یک وسیله و امر موقت می نگرند که در شرایط اجتماعی خاصی، به کار گرفته و عامل نجات مردم می شود و اولین شرط آن را این می دانند که دست پاسداران فعلی مذهب (روحانیت) از رهبری نهضت کوتاه شود .

این روشنفکران باید بدانند که اسلام یک هدف است، نه وسیله و یک حقیقت است، نه یک مصلحت، و بهره گیری از اسلام، متخصص می خواهد که همان عالمان دین می باشند (۱۵۱).

آفات نهضت

نهضت ها مانند تمام پدیده های دیگر ممکن است دچار آفت زدگی شوند و این وظیفه رهبری نهضت است که آفت زدایی نماید. برخی آفات یک نهضت عبارتند از:

۱. نفوذ اندیشه های بیگانه:

اندیشه های بیگانه از دو طریق نفوذ می کنند: الف - از طریق دشمنان؛ پیروان مکاتب دیگر برای رخنه کردن در یک نهضت و پوساندن آن از درون، اندیشه های بیگانه را که با روح آن نهضت مغایر است، وارد آن نهضت می کنند و آن را از خاصیت می اندازند، یا کم اثر می کنند.

ب - از طریق دوستان و پیروان؛ گاهی پیروان خود نهضت به علت نا آشنایی درست با آن، مجذوب یک سلسله نظریات و اندیشه های بیگانه می گردند و آگاهانه و یا نا آگاهانه به آن نظریات، رنگ نهضت می دهند و عرضه می نمایند. راه مبارزه با این

خطر، تحریم و منع نیست، بلکه راه مبارزه، عرضه داشتن صحیح نهضت در همه زمینه ها به زبان روز است.

۲. تجدد گرایی افراطی:

تجدد گرایی افراطی - که هم در شیعه وجود داشته و هم در سنی - در حقیقت عبارت است از آراستن اسلام به آن چه از اسلام نیست، و پیراستن آن از آن چه از اسلام هست، به منظور رنگ زمان زدن و باب طبع زمان کردن؛ و تجدد گرایی افراطی آفت بزرگی برای نهضت است و وظیفه رهبری نهضت است که جلو آن را بگیرد.

برخی از افراد که به مسائل روز توجه دارند و درباره آینده اسلام می اندیشند، سلیقه روز را معیار قرار می دهند و به نام اجتهاد آزاد بجای آن که اسلام را معیار حق و باطل زمان قرار دهند، سلیقه و روح حاکم بر زمان را معیار اسلام قرار می دهند.

۳. ناتمام گذاشتن:

تاریخ نهضت های اسلامی صد ساله اخیر، یک نقیصه را در رهبری روحانیت نشان می دهد و آن این که روحانیت، نهضت هایی را که رهبری کرده تا مرحله پیروزی بر خصم ادامه داده، اما از آن پس ادامه نداده است، بنابراین نتیجه زحمات او را دیگران و احیانا دشمنان برده اند. هر نهد باید دو مرحله نفی و انکار، و سازندی و

اثبات داشته باشد. طی کردن مرحله سازندگی و اثبات از مرحله نفی و انکار دشوارتر است.

۴. رخنه فرصت طلبان:

هر نهضت مادام که مراحل دشوار اولیه را طی می کند، سنگینی اش بر دوش افراد مومن و مخلص است، اما همین که به بار نشست، سر و کله افراد فرصت طلب پیدا می شود و تدریجا انقلابیون مومن و فداکاران اولیه را از میدان به در می کنند و جای آن ها را می گیرند. انقلاب مشروطیت، نمونه ای از رخنه فرصت طلبان است.

۵. ابهام طرح های آینده:

روشن نبودن و ابهام طرح یک گروه در جامعه ممکن است افراد آن جامعه را به سوی گروهی دیگر که دارای طرح و برنامه هستند، بکشاند. قطعاً نهضت باید طرح های روشن و خالی از ابهام و مورد قبول رهبران را ارائه دهد تا جلو ضایعات گرفته شود و از جذب نیروها، توسط گروه های دیگر جلوگیری گردد.

۶. عدم اخلاص:

این آفت از نوع تغییر جهت دادن اندیشه ها و انحراف یافتن مسیر نیت هاست. نهضت خدایی باید برای خدا آغاز گردد، برای خدا ادامه یابد و هیچ خاطره و

اندیشه غیر خدایی در آن راه نیابد تا عنایت و نصرت الهی شامل آن گردد .
پاک نگهداشتن اندیشه و نیت در مرحله نفی و انکار - که توجه اصلی به درگیری با
دشمن بیرونی است - آسان تر است، ولی همین که نهضت به ثمر رسید و نوبت
سازندگی و اثبات شد و ضمنا پای تقسیم غنائم هم در میان آمد، حفظ اخلاص بسیار
مشکل می شود.

شرایط موفقیت مصلح

حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: تنها کسی توفیق اجرای اموام
الهی (و از جمله اصلاح اجتماعی) را می یابد که سه صفت بزرگ در او راه نیافته
باشد: مصلحه، مضارعه و بندگی طمع. (۱۵۲) مصلحه یعنی رودر بایستی داشتن در
اجرای امر خدا و ملاحظه دوست، خویشاوند یا مرید را در کارها دخالت دادن .
مضارعه یعنی مشابهت؛ کسی که می خواهد جامعه ای را اصلاح کند، خودش نباید
همرنگ همان مردم باشد و همان نقاط ضعف را که در مردم هست، در خود داشته
باشد. اما بندگی طمع؛ آن کس که می خواهد امر خدا را بپا دارد، باید از اسارت و
بردگی طمع آزاد باشد؛ علی (علیه السلام) فرمود: طمع، بردگی جاوید است. (۱۵۳)
حریت و آزادی معنوی، شرط توفیق مصلح دینی است (۱۵۴).

توضیحات و پاورقی ها:

۱۳۶) زوج های متضاد، یعنی آن واژه های اعتقادی و اجتماعی که دو به دو در برابر یکدیگر قرار گرفته اند و به کمک یکدیگر بهتر شناخته می شوند. برخی از این زوج های متضاد، مثل اصلاح و فساد، از آن جهت در کنار یکدیگر مطرح می شوند که یکی باید نفی و دیگری اثبات شود.

۱۳۷) و أصلحوا ذات بینکم انفال / ۱ .

۱۳۸) نساء / ۱۲۸ .

۱۳۹) جمله قرآن کریم از زبان شعیب پیامبر می گوید: ان أريد الا الاصلاح ما

استطعت من جز اصلاح - تا آن جا که توانایی داریم - نمی خواهم. (هود / ۸۸) .

۱۴۰) قرآن کریم در وصف منافقان می فرماید: و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الأرض

قالوا انما نحن مصلحون ألا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون و هنگامی که به آن

ها گفته شود: در زمین فساد نکنید. می گویند: ما فقط اصلاح کننده ایم. آگاه باشید

که این ها همان مفسدانند، ولی نمی دانند. (بقره / ۱۲ - ۱۱) .

۱۴۱) علی (علیه السلام) می فرماید: اللهم انک تعلم أنه لم یکن الذی کان منا منافساً

فی سلطان... ولكن... لنظهر الاصلاح فی بلادک خدایا تو آگاهی که تلاش ما (در

این حکومت) برای قدرت طلبی و... نبود، بلکه می خواستیم... اصلاح و سازندگی را

در سرزمین های تو به ظهور برسانیم .

(نهج البلاغه، خطبه (۱۳۱)؛ امام حسین (علیه السلام) نیز در بیان هدف قیام خود فرمودند: انما خرجت لطلب الاصلاح فی أمة جدی فقط برای اصلاح امت جدم قیام کردم بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹ .

(۱۴۲) نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۱۳ - ۵ .

(۱۴۳) نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۱۹ - ۱۳ .

(۱۴۴) تنها کتاب خدا ما را بس است. (این سخن خلیفه دوم است که با بیان آن از کتابت حدیث جلوگیری کرد).

(۱۴۵) نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۳۵ - ۲۰ .

(۱۴۶) نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۳۹ - ۳۲ .

(۱۴۷) نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۴۷ - ۴۰ .

(۱۴۸) نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۴۸ - ۵۸ .

(۱۴۹) نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۶۸ - ۶۱ .

(۱۵۰) نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱ .

(۱۵۱) نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۸۷ - ۶۸ .

(۱۵۲) لا یقیم أمر الله سبحانه الا من لا یصانع و لا یضارع و لا یتبع المطامع نهج

البلاغه، حکمت ۱۱۰ .

(۱۵۳) الطمع رق مؤید نهج البلاغه، حکمت ۱۸۰ .

(۱۵۴) نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۱۰۴ - ۸۷ .